درس هفتصد و هشتاد و هشتم

بیان دلیل اول مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرده (۳)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم[۱]

در تتمهٔ دلیل اولِ مرحوم صاحب مطارحات که ما گفتیم که در واقع دو دلیل محسوب می‌شود اما مرحوم آخوند آن را به‌عنوان یک دلیل ذکر کرده‌اند. صحبت در این بود که تمام افاعیلی که در وجود انسان یا نبات یا حیوان هست اینها در خودشان نفس إعمال رویه دارند. وقتی که علتی یک تأثیری در معلول می‌گذارد آن تأثیر از همان جهت علیت است و اختلاف در این افاعیل و قوا به‌نحو شدت و ضعف و به‌نحو اختلاف ماهوی و اشکال و صور مختلفه و تخطیط یعنی همین برنامه و تشکّلی که فاعلیت این قوا پیدا می‌کند به‌طورکلی نمی‌تواند در تحت یک تدبیر و اراده‌ای باشد که بتواند نسبت به سایر امور نیز ادراک و شعور [داشته] باشد. هر قوه‌ای کار خودش را انجام می‌دهد مثل انسانی که پیش طبیب می‌رود، طبیب می‌گوید که کار من فقط در [زمینهٔ] استخوان است و دیگر به مغز، کلیه، قلب و جهاز هاضمهٔ شما کاری ندارم. اگر اعضای دیگر شما درد می‌کند

---

[۱] . تلمیذ: [جلسات فلسفه و فقه را] دو روز دو روزش کنیم.
استاد: یعنی مثلاً دو روز فلسفه و دو روز فقه باشد؟ این‌طوری می‌شود و یک روز در میان هم می‌شود! البته خب دو روز پشت‌سرهم باشد بهتر است چون انس با مطلب بیشتر است و آدم بهتر مطلب دستش است ولی درهرصورت ما خواستیم در این مدت دو درس باشد و بینش فاصله باشد دیدیم نشد! مخصوصاً اینکه گاهی اوقات احساس می‌کنم که نمی‌شود و ادامه دادن صحبت مشکل است. لهذا شاید این طرح بدی نباشد که مثلاً شنبه و یکشنبه را به فقه می‌پردازیم و سه‌شنبه و چهارشنبه را به فلسفه می‌پردازیم.
چون خودم احساس می‌کنم که روش ما روش صحیحی نیست. خدا مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را رحمت کند ایشان چند بار به من تأکید داشتند که مباحثهٔ فقه را تا آخر عمرت داشته باش و نفرمودند که چه باشد، هرچه شد یک بحث فقهی مثلاً لمعه یا شرایع هرچه شد.
و خودم یک هم‌چنین احساسی را می‌کنم که در نبود فقه انگار یک خلأای دارم اما اصول این‌طور نیست اصول که همه‌اش بافتنی است!! آنچه که از ائمه علیهم‌السّلام رسیده است همان فقه است حالا ما خودمان برمی‌داریم کم و زیاد و بالا و پایین می‌کنیم حرف دیگری است! ولی خود [مباحث] فلسفه هم بالأخره اینها مطالب الهی و نورانی است. مطالبی است که با توحید و صفات و آثار وجود کار دارد این‌هم جای خودش را دارد و انسان نمی‌تواند از این مسائل صرف‌نظر کند و اثرات مهمی در تفکر انسان دارد. پس إن‌شاءالله ما دیگر به همین نحوه ادامه می‌دهیم تا چهارشنبه همین فلسفه را می‌خوانیم و از جلسهٔ بعد دو روز اول به فقه و دو روز بعد را به فلسفه می‌پردازیم تا ببینیم که با این تدبیر آیا مشکل حل می‌شود یا نه.

باید پیش طبیب دیگری بروید. پیش آن که رفتی او می‌گوید که این عکس‌ها را بگیر و این کارها را انجام بده، بعد می‌گوید: مشکلی در کلیه نداری.

حالا فرض کنید که باید به قسمت معده بروید. هرکدام کار خودشان را انجام می‌دهند و در حیطهٔ تخصص خودشان اظهارنظر می‌کنند. قوای نامیه و مبدله و غاذیه در وجود انسان هرکدام کار خودشان را انجام می‌دهند و کاری به دیگری ندارند و در اینجا نسبت به دیگری إعمال رویه انجام نمی‌شود به‌طوری‌که اگر یک قوه بخواهد از روی شعور و ادراک نه‌تنها نسبت به فعل خودش دارای شعور و ادراک باشد بلکه نسبت به کلّ مسائل و قوای دیگر هم بتواند ادراک و شعور داشته باشد طبعاً هم‌چنین مسئله‌ای مستحیل است و به مزاح اشبه است. باید یک عقل مدیر و مستقل و مدبری باشد تااینکه آن عقل هرکدام از این قوا را در مسیر و راه خود مورد بهره‌برداری قرار بدهد. همان‌طور که خود ما هم همین کار را انجام می‌دهیم. دست دارای قوهٔ ماسکه است و می‌تواند این [شیء] را بردارد اما من باید دست را در اینجا به‌کار بگیرم تااینکه این را بردارد یااینکه این را برندارد و این لیوان را بردارد یا این لیوان را برندارد و این کتاب را بردارد، خود دست فقط دارای قوهٔ ماسکه است و شعور ندارد که لیوان را بردارد یا ظرف آب یا کتاب و یا قلم را بردارد. آن قوه‌ای که در نفس انسان هست آن نفس ناطقه، آن مدیر، آن مدبر و آن عقل که آن امور را می‌گرداند از همهٔ اینها برای رسیدن به مقصود خود استفاده می‌کند مثلاً از چشم، گوش، زبان، دست، پا و ... برای رسیدن به مطلوب استفاده می‌کند.

روی این جهت خود این قوا که در وجود اعضاء منبث و پراکنده هستند، شعور و ادراکِ تدبیر ندارند. بله، ممکن است بگوییم که دارای شعور در إعمال رویه هستند ولی شعور در تدبیر که این کار را انجام بدهند و آن کار را انجام ندهند و در این ساعت این عمل را انجام بدهند و در ساعت دیگر... نسبت به مسائل مختلفه [این شعور را ندارند] که در اینجا دیگر مسائل، فنون و علومی است که مختص به خودش است.

یادم هست یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این شعر را که برای سعدی است می‌خواندند و ایراد می‌گرفتند.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی
فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد *** چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی[1]

می‌گوید که آن فرشته فقط به‌دنبال این است که این عمل را انجام بدهد و کاری به این ندارد که چراغ پیرزن ازبین می‌رود و فقط وظیفه‌اش این است که ﴿فَٱلۡمُدَبِّرَٰتِ أَمۡرٗا﴾[2] بیاید و مشیّتی را که تعلّق گرفته

---

[1] . گلستان سعدی، باب هشتم، حکمت ۶۵.

۲. سوره نازعات (۷۹) آیه ۵. امام شناسی، ج ۵، ص ۱۴۷:
«سوگند به فرشتگانی که تدبیر امور می‌کنند.»

است انفاذ و تنفیذ کند.

ایشان می‌فرمودند: نه! آن چراغ پیرزن هم اگر تقدیر باشد، می‌میرد و خاموش می‌شود و اگر تقدیر نباشد هزار طوفان هم نمی‌تواند آن چراغ را خاموش کند! خب موارد بسیار عدیده‌ای دیده شده است و مسئله ثابت است که در عین وقوع یک حادثه، انسان مشاهده می‌کند چطور بعضی از افراد از آن حادثه جان سالم به درمی‌برند! خب این یک مسئله است البته ما به‌نحوی هم می‌توانیم توجیه کنیم.

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه *** به کفر یا به شکایت برآید از دهنی

تغییر مسائل بداء و قضا و قدر به‌واسطهٔ دعا

البته به این بیت اشکال وارد است که به شکر و یا به شکایت قضا تغیّر و تبدّل پیدا می‌کند. ﴿مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآ﴾[1] هم‌چنین در مسائل بداء و مسائل دیگر؛ تبدل حال و تبدل قضاء و قدر و امثال‌ذلک، اینها اموری هستند که به‌واسطهٔ دعا تغییر پیدا می‌کنند و خود دعا هم در مسیر قضاء و قدر است. جناب سعدی تصورشان بر این است که یک لوحِ محفوظی هست و تقدیر بر آن لوح محفوظ، فلان مسئله را رقم زده و تمام شد و دیگر کاری به سایر مسائل نداریم ولی باید به ایشان گفت که در همان لوح تقدیر که لوح محفوظ است و همهٔ تقدیرات و حوادث عالم کون در آنجا نشئت گرفته و علم عنایی در آنجا تحقق پیدا کرده است، خود دعا و ناله و ابتهال هم در مسیر تثبیتِ مشیت رقم خورده است؛ یعنی قضای الهی تا اینجا قرار است بیاید و به اینجا که رسید فلان دعا، فلان ندامت، فلان توبه و فلان ابتهال [تغییرش می‌دهد] مثل داستان حضرت یونس که داستان خیلی عجیبی است! واقعاً در این قرآن، ما توحید را بتمام معنی الکلمة مشاهده می‌کنیم که چگونه از ذات پروردگار آثار و صفاتش دارد در عالم نشر پیدا می‌کند و همهٔ این مسائل برای علم ما و برای تبدل جهل ماست.

اسرار نهفته در داستان‌های قرآن

در داستان حضرت یوسف اسرار عجیبی نهفته است، در داستان حضرت موسی و خضر علیهماالسّلام [اسرار عجیبی نهفته است] و در داستان حضرت یونس: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾[2] حضرت یونس پیغمبر خداست، پیغمبر خدا که گناه نمی‌کند، پیغمبر خدا مکلف بر اجرای تکلیف

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۱۰۶. مهر تابان، ص ۳۹۶:
«ما هر آیه‌ای را که نسخ کنیم و برداریم و یا به فراموشی اندازیم، مثل آن را یا بهتر از آن را می‌آوریم.»
۲. سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

است که تکلیف را انجام بدهد. حضرت یونس می‌آید تبلیغ رسالت را می‌کند اما قومش او را مسخره می‌کنند و حرفش را گوش نمی‌دهند. او هم نفرین می‌کند و نفرینش هم نافذ است!

نفرین پیامبران، در مسیر اجرای رسالت

چون پیغمبر وقتی که نفرین کند نفرین او، نفرین یک فرد عادی نیست بلکه نفرین او نفرین در اجرای رسالت است؛ یعنی این‌طور نیست که یک پیغمبر همین‌طور بیاید کناری بنشیند و یک نفرینی بکند و حالا یا خدا برآورده کند و یا ملائکه چانه بزنند و بگویند که مثلاً یا رسول خدا یک‌خرده دست نگه‌دار و یک‌خرده صبر کن تا ببینیم چه می‌شود بلکه این مردم آمدند، نه! وقتی که خدا رسولی را می‌فرستد تمام امکانات و قوا را هم همراه با آن رسول می‌فرستد مگر اینکه خود آن [رسول] در مقام تخاطب صبر کند. در داستان حضرت نوح داریم که مدام نفرین می‌کرد و خدا می‌گفت که صبر کن.

اما اگر قرار بر این باشد که پیغمبر عملی را از روی قصد و انشاء بخواهد انجام بدهد، آن دیگر ردخور ندارد چون خودش دارد إعمال می‌کند و این قوا در اختیار او قرار داده شده است که بیاید در راه رسالت و در راه ابلاغ تکلیف إعمال کند و این برنامه هم جزو برنامهٔ او در اینجا قرار دارد.

عدم نزول عذاب درصورت حضور پیامبر و ولیّ در یک مکان

خب حضرت یونس نفرین می‌کند و می‌گوید که خدایا هرچه انجام دادم فایده ندارد، اینها کافرند و ما را مسخره می‌کنند و دارند تو را استهزاء می‌کنند و دیگر نتیجه‌ای ندارد پس زمین خودت را از لوث وجود اینها پاک گردان! خب عذاب هم می‌آید. حضرت وقتی می‌بیند که دارد عذاب می‌آید و چون ممکن است ایشان را هم بگیرد از آنجا بیرون می‌آید، این بیرون آمدن هم خطابش از آنجاست؛ یعنی خدا به او خطاب می‌کند که بیا بیرون تا این عذاب دامن تو را نگیرد یااینکه اگر تو بخواهی در اینجا باشی دیگر عذاب نمی‌آید، این قسم دوم هم چیز شده است. ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمۡ وَأَنتَ فِيهِمۡ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ مُعَذِّبَهُمۡ وَهُمۡ يَسۡتَغۡفِرُونَ﴾[1] اگر می‌خواهی عذاب بیاید باید از اینجا خارج شوی و باید از این مکان بیرون بیایی چون تو وسیلهٔ رحمتی،

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

۱. سوره أنفال (۸) آیه ۳۳. معادشناسی، ج ۲، ص ۸:

«ای پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی‌کند، و همچنین تا وقتی‌که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.»

وسیلهٔ رحمت که نمی‌شود [باعث عذاب شود]. لذا خدا به حضرت لوط هم می‌گوید که از اینجا خارج شو، ﴿إِلَّا ٱمۡرَأَتَكَ﴾[1] به حضرت لوط هم می‌گوید که عذاب می‌خواهد بیاید و از این شهر بیرون برو چون اگر بخواهی در این شهر باشی دیگر عذاب معنا ندارد و امثال‌ذلک.

حضرت یونس [از شهر] بیرون می‌آید، وقتی که حضرت یونس بیرون می‌آید، آن‌وقت آن عذاب که می‌خواست نازل بشود افراد جمع می‌شوند، دیگر داستان خودش را دارد که مردم توبه می‌کنند و...

علت حبس حضرت یونس در شکم ماهی

حالا حضرت یونس که بیرون می‌آید و سوار کشتی می‌شود که دوباره برگردد ببیند که دیگر همه چیز درست و روبه‌راه شده است، همهٔ مردم مسلمان شده‌اند، ایمان آورده‌اند و آدم‌های خوبی شده‌اند، حالا این چه قضیه‌ای است که حضرت یونس باید چهل روز در شکم ماهی باشد؟! چون خود حضرت یونس هم بالأخره سیر خودش را دارد. ﴿فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾[2] خیلی عجیب است! حضرت گمان کرد که ما بر او قادر نیستیم! البته بعضی‌ها گفته‌اند که ﴿نَّقۡدِرَ﴾ معنای غلبه و قدرت نیست. مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در تفسیر دارند که پیغمبر نمی‌آید ﴿فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ﴾ بکند چون با عصمت انبیاء [نمی‌سازد] پس این همان معنای فَظَنَّ أن لَم نأخُذَهُ «ما او را بگیریم» می‌دهد، نأخُذَهُ و نَكتَفِهُ در چیز قرار بدهیم.[3]

ولیکن فرقی نمی‌کند معنا یکی است و تفاوتی نمی‌کند! همین‌که می‌گوید: ﴿فَظَنَّ﴾، ﴿فَظَنَّ﴾ حالا دیگر چه آن معنا را بگیرید و چه این را، یعنی ﴿فَظَنَّ﴾ اینکه از تحت قدرت ما خارج است یعنی از این تحت قدرت بیرون می‌آید و خودش می‌تواند از آن عذاب فرار کند و کنار بیاید و همهٔ اینها روی حساب است ها! تا کسی به آن مراتب نرسیده یا حداقل بویی از آنها نبرده باشد اصلاً نمی‌تواند این آیات را بفهمد. یعنی چه؟! حضرت یونس بیرون بیاید و چهل روز هم در شکم ماهی باشد، خب یعنی چه؟! اگر کسی از شما سؤال کند یا از این

---

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۳.

ترجمه: «غیر آن زن کافرت.» (محقق)

۲. سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

«پس چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت.»

۳. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۱۴ و ۳۱۵:

«و قوله: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾ أی واذکر ذا النون إذ ذَهَبَ مغاضباً أی لقومِه حیث لم یُؤمنوا به فَظَنَّ أن لنَ نَقدر علیه أی لن نضیق علیه من قدر علیه رزقه أی ضاقَ کما قیل. و یُمکن أن یکونَ قوله: ﴿إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ﴾ وارداً مورد التمثیل أی کان ذهابه هذا و مفارقة قومه ذهاب من کان مغاضبا لمولاه و هو یظن أنَّ مولاه لَن یَقدر علیه و هو یفوته بالابتعاد منه فلا یقوی علی سیاسته و أما کونه علیه‌السّلام مغاضباً لربِه حقیقة و ظنه أن الله لا یقدر علیه جداً فمما یجل ساحة الأنبیاء الکرام عن ذلک قطعاً و هم معصومون بعصمة الله.»

آقایان سؤال کند که آقا یعنی چه که خدا حضرت یونس را چهل روز عذاب بدهد؟! ﴿فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ۝ فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾[1] خب برای چه؟! مگر پیغمبر خدا گناه کرده است؟! مگر پیغمبر خدا معصیت کرده است؟! تکلیف را انجام داده و مسخره‌اش کرده‌اند و او هم نفرین کرده و عذاب آمده است دیگر چهل روز در شکم ماهی بودن یعنی چه؟! چون این‌همه سیر برای خود این پیغمبر است! خود این پیغمبر هم در مسیر کمال خودش باید به مرتبهٔ توحید برسد و او هم باید راه خودش را طی کند. آیا ما خبر داریم در آن‌وقتی که حضرت یونس داشت نفرین می‌کرد چه تفکری داشت؟! ما که نمی‌دانیم، شاید همین‌جا قرار است که یک مسئله‌ای اتفاق بیفتد. اینکه الآن دارد نفرین می‌کند و [می‌گوید که] اینها فایده‌ای ندارند چه تفکری دارد؟! اما پیغمبر ما هیچ‌وقت نفرین نکرد! می‌فرمود: «**اللهمَّ إهدِ قَومی فإنّهم لا یَعلمون!**»[2] اما حضرت نوح نفرین کرد،[3] حضرت یونس نفرین کرد، حضرت لوط نفرین کرد.[4] اینها همه نفرین کردند. خب آنها هم باید انجام بشود، اگر آن کافر است این‌هم کافر است، اگر آن مشرک است این‌هم مشرک است، اگر آن به محاربه و جنگ برخاسته، این‌هم به محاربه و جنگ برخاسته است.

این مسئله باید برای خود حضرت یونس هم روشن شود، این نفرینی که تو کردی ما به این نفرین ترتیب‌اثر می‌دهیم و عذاب را می‌آوریم ولی آیا اگر تو نفرین نمی‌کردی هم قضیه به همین کیفیت باقی می‌ماند؟! اگر تو صبر می‌کردی و به تأخیر می‌انداختی باز هم به همین کیفیت بود؟! چقدر این نفرینی که تو کردی به ما

---

۱. سوره أنبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷ و اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۴۱:
«(و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که: هیچ معبودی و صاحب اثر و سببی جز خدای أحد و واحد نمی‌باشد. منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به درستی که من از ستمکارانم (و به واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم) پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألّم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایاندیم؛ و این‌چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

۲. إعلام الوری، ص ۸۳؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۹۸؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۸۱؛ عنوان بصری ج ۲، ص ۱۶۰.

۳. سوره نوح (۷۱) آیه ۲۶:
﴿وَقَالَ نُوحٞ رَّبِّ لَا تَذَرۡ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ دَيَّارًا﴾. سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلّی اللّه و علیه و آله و سلّم، ج ۱، ص ۴۲۲:
«و نوح گفت: پروردگارا، دیّار و زنده‌ای از کافرین را در روی زمین باقی نگذار!»

۴. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳۰:
﴿قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡمُفۡسِدِينَ﴾.
ترجمه: «لوط گفت: پروردگارا مرا بر مردم فساد انگیز نصرت بده.» (محقق)

مربوط است و چقدر به اذیت‌هایی که به تو کردند مربوط است؟! مسئله دارد خیلی دقیق می‌شود! این نفرینی که تو کردی ما به آن ترتیب‌ثر می‌دهیم و عذاب را هم می‌آوریم. عذاب آمد و همه هم دیدند و جریانش را می‌دانید. چقدر از این مسئله به ما مربوط است که چون مخالفت با تبلیغ کردند و چقدرش مربوط به اذیتی است که به تو کردند؟! بالأخره اذیت می‌کنند، آرام که نمی‌نشینند، مردمی که ولد چموش هستند و هرکدامشان یک بازی درمی‌آورند! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: «**ما أوذیَ نَبیٌّ مِثلَ ما أوذیتُ**»[1] اینها مردمی که آرام نمی‌نشینند و هر روز یک [اذیتی] می‌کنند، این اذیت‌ها چقدر در این نفرین تو مؤثر بوده است؟!

قضیه این است! بله، ممکن است بگوییم که شصت درصد مربوط به خدا بوده و چهل درصد مربوط به اذیتی بوده که به تو کردند. البته ما این حرف‌هایی را که می‌زنیم همین‌طوری داریم می‌گوییم! [برای ما پیش بیاید] تا ده درصد هم جلو نمی‌آییم! حالا ما داریم برای حضرت یونس تکلیف تعیین می‌کنیم و اینجا در مدرسهٔ فیضیه نشسته‌ایم و خیلی خوب و راحت، الحمدلله جایمان هم خیلی خوب است و این‌طوری برای پیغمبرها داریم پرونده درست می‌کنیم و تکلیفشان را تعیین می‌کنیم! ولی می‌گوییم که خدایا اگر برایمان هم پیش آوردی خودت دستمان را بگیر، خب دیگر غیر از این چاره‌ای برای این مسئله نداریم. ما به ده درصد قضیه [جلو نمی‌آییم]!

آن‌وقت اینجا شما ببینید این حکومتی که به‌دست انبیای الهی می‌افتد آیا با آن حکومتی که دست من و شما می‌افتد، یکی خواهد بود؟! نظراتی که در این مسائل إعمال می‌شود و سلیقه‌هایی که در این قضایا اعمال می‌شود و حکم‌هایی که در این زمینه از من و امثال من صادر می‌شود، ریشه‌هایش در کجاها می‌تواند قرار داشته باشد؟! همه رحمانی و توحیدی است یا یک‌خرده، دوخرده یا سه‌خرده هم ... بله دیگر! قضیه چیست؟ وقتی که ما داریم مسئله را به پای اسلام می‌گذاریم حواسمان هست که اگر رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در اینجا بود چه می‌کرد؟! اگر به پای اسلام نگذاریم، راحتیم، اگر نگذاریم، به هرطوری به هر قِسم و کیفیتی [باشیم] راحت هستیم ولی حالا که می‌گذاریم مردم می‌خواهند به پای اسلام نگاه کنند، اگر بخواهند به پای اسلام نگاه بکنند، پای پیغمبر به این وسط کشیده می‌شود، پای امیرالمؤمنین و پای امام مجتبی و سیدالشهداء و امام رضا علیهم‌السّلام این وسط کشیده می‌شود! آن‌وقت اینجا دیگر آدم باید خیلی تنش بلرزد و نمی‌تواند به همین راحتی [بگذرد] و همین‌طور نسبت به مسائل حکومت و قضاء و مسائل فتوا تمام اینها را از یک دیدگاه دیگر [باید نگاه کند].

ببینید چقدر انسان می‌تواند از این مبانی، از این آیات، از این قرآن و از این مسائل توحیدی استفاده کند.

---

[1] . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۲٤۷؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلّی اللّه و علیه و آله و سلّم، ج ۱، ص ۲۵۳.

فقط یک قصه نخوانیم، داستان حضرت یونس و فلان و این چیزها دارد اتفاق می‌افتد و این مطالب برای انسان هم در طول زندگی پیش می‌آید و فقط باید از خدا بخواهیم وقتی که انسان می‌خواهد عبور کند [خدا انسان را] درست عبور بدهد و با نمرهٔ تجدید و رفوزه عبور نکند. حالا ممکن است که ما نمرهٔ بیست نگیریم و نمی‌گیریم! چون هیچ‌وقت نمرهٔ بیست برای ما نیست، نمرهٔ بیست برای اولیاء است و برای ما نیست ولی دیگر شش و پنج و چهار و صفر هم نگیریم! بالأخره نمرهٔ ده به بالایی، ده و یازدهی، همین‌قدر که تجدید نشویم [خوب است]. نمی‌دانم الآن نمرهٔ تجدید ده است کمتر است یا بیشتر است. آن‌وقت که ما بودیم ده بود!

اینها چیزهایی است که برای انسان معارف را می‌آورد و زنده می‌کند و حرکت می‌دهد. خدا نیامده در قرآن قصه بگوید، خدا با ما دارد صحبت می‌کند و می‌گوید که زندگی‌ات را باید این‌طوری کنی! اگر به راه کمال می‌روی باید این کار را انجام بدهی و خودت را باید حضرت یونس فرض کنی! مخصوصاً برای اهل علم که اینها در میان مردم به تبلیغ معروف و مشهورند یا قضیه بالاتر برود و به مسئولیت بالاتری برسد، اینجا چه کسی می‌تواند مسئولیتی را قبول کند؟! همین‌طوری یک مسئولیتی را قبول کند و بگوید که بیا بابا یا علی، مسئولیتی را بپذیر دیگر، آقا بار روی زمین افتاده بیا این بار را بردار. چه کسی گفته که تو بیایی برداری؟! تو برو پی کارت بگذار یکی دیگر بیاید و بردارد.

یک نفر بیاید به بنده بگوید که آقای فلان شما بیا فلان مسئله را بپذیر، من هم بگویم که بله، این مسئله روی زمین افتاده بیایم بردارم. نه‌خیر! تو برندار ببین چه می‌شود؟! مگر دنیا صاحب ندارد؟ یک وقت امام زمانی در کار نیست خب می‌شود [این‌طور] گفت ولی صاحب دارد پس حساب‌وکتاب هست. آیا من در خودم می‌بینم که این بار را بردارم؟ بسیار خب بردارم، باید پاسخش را هم بدهم اما وقتی در خودم نمی‌بینم برای چه بیایم بردارم؟ روی زمین افتاده خب بیفتد مثل بارهایی که روی زمین افتاده است این‌هم روی آن! خیلی بار روی زمین افتاده است اینها هم روی آن [بیفتد]. آیا تو در خودت این اختیار و استعداد را می‌بینی یا نمی‌بینی؟ اگر می‌بینی برو بردار.

مرحوم آقا میرزا محمدتقی کسی بود که مرحوم آقا می‌فرمودند: ما مانند ایشان فرد بی‌هوا در بین افرادی که مسئولیت پذیرفتند کم سراغ داریم! مرحوم میرزای دوم ـ میرزای اول که خیلی مسئله‌اش چیز بود ـ در آن قضیهٔ آمدنِ به نجف خودش را نشان داد که آدم بی‌هوایی است. وقتی سید یزدی پیغام فرستاد که شما با آمدنتان در اینجا شقّ عصای مسلمین می‌فرمایید. دست شما درد نکند! برای امام جماعت دعوتش کردند ایشان هم از کربلا بلند شده و آمده است حالا طرف این قسم از او استقبال می‌کند! همین‌که می‌گوید: شما شقّ عصای مسلمین کردید، همان‌جا سوار می‌شود و به کربلا برمی‌گردد و صدایش را درنمی‌آورد! غروب می‌شود می‌بینند که در صحن نیامد هرچه صبر می‌کنند می‌بینند که نیامد، پس کجاست؟! ای بابا این ما را سر کار گذاشت! قرار

شد که اینجا بیاید و نماز بخوانیم و افراد بیایند! بعد می‌بینند که نه آقا دارد در کربلا نمازش را می‌خواند! خداحافظ شما، ما رفتیم.

به این مرد آدم بی‌هوا می‌گویند والاّ می‌توانست بماند و بگوید که بالأخره ما را دعوت کردید و آمدیم دیگر خودتان می‌دانید، خودتان مشکل را حل کنید که چه خواهد شد. چه بساطی [به‌پا کردند]! همه به نام اسلام، ای وای اسلام در خطر می‌افتد، اگر یک کسی در صحن نماز نخواند اسلام به خطر می‌افتد؟! البته بیضهٔ اسلام در خطر می‌افتد! داخل صحن کسی نماز بخواند اسلام در خطر می‌افتد و شقّ عصای مسلمین شده و نمی‌دانم چه به‌پا شده است. صاف برگشت رفت، خداحافظ! اگر قرار است با یک نماز خواندن ما اسلام به خطر بیفتد و مضمحل بشود و تدمیر بشود ما به کربلا برگشتیم و سر خانه و زندگی خودمان و همان‌جایی که بودیم. این نجف و این حوزه و این صحن و سرای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هم برای شما، بفرمایید نماز مغرب بخوانید و نماز عشاء بخوانید و نافله‌اش را هم بخوانید، اصلاً نماز شبتان را هم بیایید اینجا بخوانید، اذکاری اگر دارید ـ خب آنها که ذکر نمی‌گفتند ـ بخوانید، زیارت عاشورا هم بخوانید، اصلاً دعای ندبه هم بخوانید، صحن و همهٔ این چیزها برای شما!!

یا مثل میرزای شیرازی وقتی که دید دارد از حاج میرزا حبیب‌الله رشتی حرف‌هایی می‌شنود، بنده خدا مریض هم بود، گفتند که باید جایی بروید، گفت که تمام، خداحافظ شما! بی‌سروصدا به سامرا برای معالجه و برای مداوا می‌رویم. بیمار و مریض بودند به آنجا می‌رود و بعد می‌گوید که خب حالا همین‌جا هوا بد نیست و ببینیم چه می‌شود و یک بحثی هم همین‌جا شروع می‌کنیم، دونفری و سه‌نفری و خلاصه مشغول می‌شود.

خلق الله هم در نجف می‌بینند که این نیامد، این که گفت خوب شد بابا این چه مرضی بود گرفت؟! دو ماه، سه ماه، چهار ماه، بعد می‌آیند می‌بینند که سُر و مُر و گُنده سر جایش نشسته، حرم می‌رود در صحن می‌آید، چیز می‌کند! می‌گویند که میرزا نجف [نمی‌آیی]؟! می‌گوید که دیدم حالم بهتر است و می‌ترسم دوباره مریض بشوم!! پیشگیری هم که لازم است، پیشگیری بهتر از درمان است! می‌گفت که می‌ترسیم دوباره مریض شویم و بهتر است که همین‌جا بمانیم و همین‌جا باشیم. اینها مردان خدا بودند! می‌گوید که اگر قرار است بودن ما در اینجا موجب شود که عرصه بر شما تنگ شود، این نجف و حوزه برای شما، ما سامرا می‌رویم و همان‌جا هستیم، دورترین نقطه تا نجف، نجف کجا؟ جنوب! سامرا کجا؟ شمال! دورترین نقطه می‌رود و همان‌جا هم می‌ماند.

الآن هردو رفتند. هم میرزا محمدتقی رفت و هم آن سید یزدی رفت. هم میرزای شیرازی رفت هم میرزا حبیب‌الله رفت اما الآن آن‌طرف چه خبر است؟! الآن چه کسی در آن‌طرف جلوتر است و چه کسی عقب‌تر است؟! چه کسی باید حساب پس بدهد؟! بالأخره اینها حساب‌وکتاب دارد. انسان بیاید و این چیزها را بگوید

و... بله!

یک وقتی یک هم‌چنین جریانی هم برای بعضی‌ها اتفاق افتاده بود که می‌خواست احساس مسئولیت کند. آقا مسئولیت چیست؟! اینها همه حساب دارد!

وقتی که میرزا محمد تقی به آقا سید احمد کربلایی [حواله داد] خب آقا میرزا محمدتقی هم می‌داند به چه کسی حواله بدهد نه به هر کسی، او می‌فهمد آن کسی که می‌تواند فقط سید احمد است و او می‌تواند از عهدهٔ این مسئله بربیاید. وقتی که به سید احمد حواله داد سید احمد جواب می‌دهد که ما به این چیزها کار نداریم و به میرزا بگو که در روز قیامت با ما طرف است! خیال نکند که اینجا هر کاری می‌خواهد بکند و هر حرفی می‌خواهد بزند، آنجا حکومت با ماست و دامن او را جلوی جدّم خواهم گرفت و نسبت به این قضیه تهدید می‌کند و شوخی نمی‌کند! خب اینها چه برداشتی داشتند؟ من در همان رسالهٔ اجتهاد و تقلید گفته‌ام که اینها چه برداشتی از مسئله داشتند. بی‌سواد نبودند! اینهایی که فعلاً هستند از نظر سواد، انگشت کوچک آنها هم به‌حساب نمی‌آیند! بی‌سواد نیستند، چه برداشتی داشتند که آن برداشت را ما نداریم؟ آنها چه تفکری داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند؟! آنها غم و غصهٔ اسلام را نداشتند؟! آنها بی‌غم بودند؟! آنها بی‌خیال بودند؟! آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند؟! ما فقط احساس مسئولیت می‌کنیم؟! آیا این مسئله فقط در ما درآمده است؟! یعنی آنها احساس مسئولیت نمی‌کردند، آنها غصهٔ اسلام را نداشتند؟! آنها غصهٔ مسلمین را نداشتند؟! آنها غصهٔ مکلفین را نداشتند؟! آنها غصهٔ مقلدین را نداشتند؟! آنها احساس نمی‌کردند که چیزی روی زمین [مانده است] که حالا میرزا تقی شیرازی فوت می‌کند خب این بار روی زمین می‌افتد، احساس مسئولیت بکنیم و ما آن را برداریم؟! یعنی آنها هم‌چنین احساسی نمی‌کردند و هم‌چنین فهمی نداشتند! یااینکه نه فهمشان هم خیلی بالاتر از ما بود! اگر از نقطه‌نظر مسائل ظاهری و عادی است که استعدادشان خیلی بالاتر و حافظه‌شان بالاتر و اطلاعشان بالاتر از ما بوده است و اگر از نقطه‌نظر مسائل تقوا باشد که اصلاً ما اطلاع و خبر نداریم. آنها چه تفکری داشتند که این‌طور برخورد می‌کردند و آن تفکر را ما نداریم؟! به این قضیه برسیم!

آقا سید احمد کربلایی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ آدم عادی که نبود! مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که آدم عادی نبود! وقتی برای مرجعیت پیش او آمدند می‌گفت که شما بروید از دیگران تقلید کنید این‌همه هستند. بعد وقتی که رساله خواستند ایشان فرمودند: بنده رساله ندارم. مرحوم قاضی کسی بود که در حوزه‌های نجف وقتی که وارد می‌شد تمام علماء «**كأنّ علَى رؤوسِهِمُ الطّير**»[1] همین‌طور ساکت می‌شدند! ایشان آدم بی‌سوادی نبود! وقتی که وارد در یک مجلس فاتحه می‌شد یا وقتی که وارد یک مسجدی می‌شد که

[1] . ضرب‌المثل عربی؛ کتاب الأمثال، هاشمی، ص ۱۹۶؛ عنوان بصری، ج ۴، ص ۱۶۹.

اعاظم نجف و مراجع بودند همهٔ اینها ساکت می‌شدند و کسی اصلاً به احترام ایشان حرف نمی‌زد! چه تفکری در اینها هست که این تفکر در ما نیست؟! مشکل کجاست؟! ایراد کجاست؟! ایراد همین است که اینها به مطلب رسیده‌اند و ما نرسیده‌ایم، اینها به آن مسئولیت و به آن تعهد و به آن التزام رسیدند اما ما نرسیده‌ایم هرطوری که شد و به هر کیفیتی شد آقا بیا تنور گرم است و نان را بچسبان، کجای کاری اما او نه! این‌طور نیست. می‌گوید که تنور گرم است که گرم است به من چه مربوط است؟ تنور، تنور من نیست. من چرا نان بچسبانم؟! برای یکی دیگر است به من چه ربطی دارد.

منظور خدا از داستان‌ها و حکایت‌های قرآن

اینها همه مسائلی است که برای انسان عبرت می‌آورد. این بزرگان و این پیامبران الهی که آمدند و آیات قرآن که نازل شده باید به حساب برسیم و فکر کنیم و در این آیات تأمل کنیم و آنهایی که توانستند تا حدودی از اسرار آیات سر دربیاورند برویم ببینیم چه گفته‌اند؟ در تفاسیرشان در کتبشان چه چیزی ذکر کردند؟ داستان حضرت یوسف برای چیست؟ خدا بیاید هم‌چنین قضیهٔ به این طول و درازی را در سورهٔ یوسف برای ما بیان کند یعنی چه؟! یک جریانی بود و حضرت یوسف گفت: ﴿إِنِّی رَأَیۡتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوۡکَبٗا﴾[1] و بعد هم بزرگ می‌شود ﴿وَرَٰوَدَتۡهُ ٱلَّتِی هُوَ فِی بَیۡتِهَا عَن نَّفۡسِهِۦ وَغَلَّقَتِ ٱلۡأَبۡوَٰبَ﴾[2] خیلی خب خودمان می‌گوییم که اینها چیز مهمی نیست. بعد هم که قضیهٔ سجن و بعد هم رسیدن به آن مسائل پیغمبری و... خدا از این قضیه و از این حکایت و داستان‌نویسی چه منظوری دارد و چه می‌خواهد به ما بگوید؟! می‌خواهد همین را بگوید که اگر می‌خواهی در این دنیا باشی مثل داستان یوسف برای تو هم پیش خواهد آمد، مثل یونس هم برای تو پیش خواهد آمد، مثل نوح هم پیش خواهد آمد، همهٔ اینها برای تو پیدا خواهد شد منتها در حد خودت و در همان رتبه‌ای که خودت داری!

إن‌شاءالله خدا دست ما را بگیرد و فهم ما را نسبت به این مبانی و نسبت به این مطالب باز کند و در هرجا و در هر قدمی، ما را خودش با موفقیت عبور بدهد.

تلمیذ: این آیهٔ ﴿فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَیۡهِ﴾ به‌خاطر این نیست که یک موضوع خلاف [در مرتبهٔ سلوک رخ داده است و] آن جریان چهل روز برایش پیش آمد؟

---

۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.

ترجمه: «در عالم رؤیا دیدم که یازده ستاره و ...» (محقق)

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۳.

ترجمه: «و بانوی خانه به میل نفس خود با او بنای مراوده گذاشت و (روزی) درها را بست و یوسف را به خود دعوت کرد.» (محقق)

علت حبس حضرت یونس؛ سیر سلوکی او در کیفیت نزول اسماء و صفات و رؤیت مشیّت خدا

استاد: بله، مسئله همان سیر سلوکی حضرت یونس در کیفیت نزول اسماء و صفات و کیفیت رؤیت مشیّت خدا هست. حضرت یونس ـ هو الله العالم؛ خدا خودش در این مسئله بهتر می‌داند ـ بر این تصور بود حالا که این یک ولیّ خداست و حالا که این پیامبر خداست و حالا که این از طرف خدا مأمور به ابلاغ است پس دیگر مطلب به همین‌جا تمام شد و دیگر اراده، ارادهٔ اوست و چون می‌بیند قوا در تحت اختیار اوست؛ قوای باد، خاک، زمین، زلزله، طوفان، ابر و صاعقه همه در تحت اراده و قدرت اوست و وقتی که می‌بیند اینها مخالفت کردند، این افراد را خارج از مرتبهٔ عبودیت تلقی می‌کند یعنی می‌گوید که اینها از تحت عبودیت درآمدند و حالا که درآمدند پس دیگر از چشم خدا افتادند و حالا که از چشم خدا افتادند بنابراین برای چه زنده باشند؟! پس جای نفرین همین‌جاست. وقتی کسی از تحت عبودیت خارج شود، از تحت آن رقیّت خارج شود، از تحت انقیاد خارج شود و بیرون بیاید دیگر وجودش کأن لم یَکن است و وقتی که وجودش کالعدم بود انسان برای عدم نفرین می‌کند که ازبین برود.

عدم انقطاع عبودیت از مخلوقات در حین مخالفت

دیگر از این مسئله غافل بود وقتی که یک موجودی وجود پیدا کرد، مُهر عبودیت و ارتباط با آن مبدأ اعلیٰ و ربّ الارباب تا آخر به او زده شد! گرچه الآن مخالفت می‌کند ولی الآن در حین عبودیت و در حین ربط مخالفت می‌کند. این مسئله‌ای که این دیگر کنار گذاشته شد را نداریم، تو در اینجا خیال کردی که کنار گذاشته شد اما نه، این کنار گذاشته نشده است. این عبدِ گناهکار و عبدِ عاصم و عبدِ مذنب است نه‌اینکه دیگر عبد نیست و تبدیل به حجر شد و تبدیل به چه شد و به‌طورکلی کنار رفت. این عبد است منتها عبد متجرّی و عبد جسور است، این عبد، عبد کافر و مشرک است. وقتی این‌طور باشد پس نفرینی که می‌خواهد بکند ممکن است نفرین جایش را عوض کند و نفرین نکند. همین‌طور این چیزها را تحمل کند و این مسئله را درنظر نیاورد یا موقع نفرین فرق کند و به یک حدی برسد که در آن حدی که رسید خود خطاب بیاید که نفرین کن، یعنی اگر هم نفرین هست از جانب اوست نه از جانب این! یعنی همان‌طوری‌که تبلیغ از جانب اوست آن نفرین و این استدعای عذاب هم از طرف او می‌آید، از طرف خدا می‌آید. خدا می‌گوید که تو عذاب را طلب کن. آن‌وقت اگر از طرف او بیاید دیگر چهل روز در شکم ماهی ماندن را ندارد، دیگر آن ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا﴾[1] را ندارد. این حرف‌ها را ندارد چون از طرف اوست، همان‌طوری‌که خطاب می‌آید که ابلاغ این

---

۱. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷. مطلع انوار، ج ۱۲، ص ۹۷:

را بکن همان‌طور خطاب می‌آید که فردا این مطلب را تقاضا کن. قضیه سیّان می‌شود، بود و نبود یکی می‌شود، تبلیغ و عدم تبلیغ یکی می‌شود، هدایت و عدم هدایت یکی می‌شود، وَ لِلأمرُ کُلهُ مُستندٌ إلیه یکی می‌شود.

نمی‌دانم تمام این چیزی که مربوط به ﴿طه * مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ * إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ﴾[1] این مسئله ظاهر می‌شود که دیگر همه چیز به‌دست اوست و او بخواهد، ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾[2] اینجا ظهور پیدا می‌کند. ببینید اینها همه مظاهر خدا هست و تا انسان بخواهد به این ظهور برسد کار دارد و باید دورانی را طی کند. برای حضرت یونس طی کردن این به این کیفیت بود و ایشان برنامه را به این کیفیت انجام دادند.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

«داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت.»

۱. سوره طه (۲۰) آیه ۲ و ۳. رساله مودت، ص ۷۸:

«طه، ما قرآن را بر تو نفرستادیم که به زحمت وسختی مبتلی شوی، بلکه قرآن تذکّردهنده است برای هرکس که خاشع گردد.»

۲. سوره قصص (۲۸) آیه ۵۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۱۳:

«تو قدرت نداری کسی را که دلت بخواهد هدایت کنی؛ ولیکن خداوند است که هدایت می‌کند کسی را که بخواهد.»